

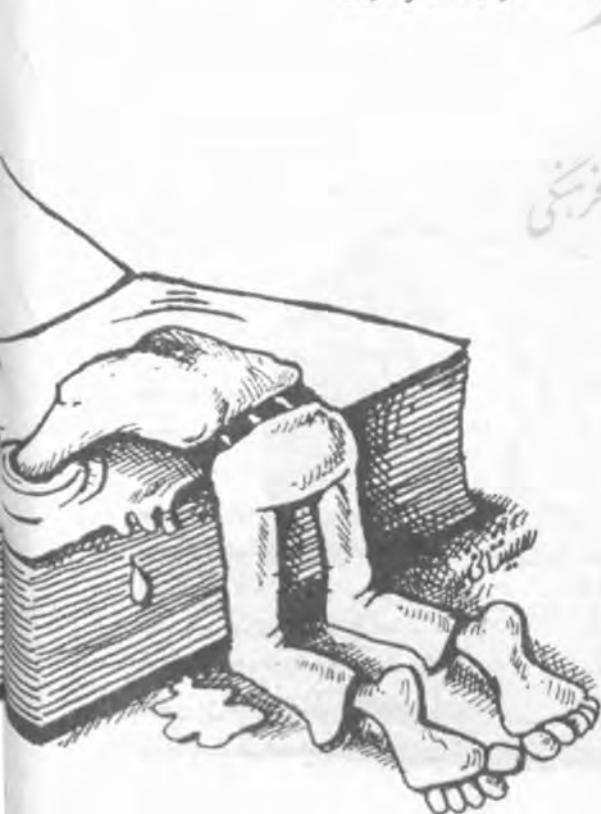
پی ریزی بسامان و قدرتمند «شالوده فرهنگی مقتدر» نیازمند اهمیت دادن به «حوزه‌های شناخت‌شناسی ارزشهای فرهنگی» است. آتیه فرهنگی ما، به معنای مجموعه اندیشه‌ها و هنجارهایی که رفتار و منش اعضای جامعه ما را از رفتار و منش جوامع دیگر ممتاز می‌کند، خود به سه عامل وابسته است:

«شناخت ماهیت فرهنگ و تمدن غرب»، «شناخت موارث فرهنگ اسلامی ایرانی خود»، و «برخورداربودن از روشی درایت‌مند و موثر در مواجه شدن با مقولات فرهنگی».

«فرهنگ و تمدن غربی»، با ساز و برگ و نیروی صناعی و فن‌آورانه خاص خود بر آن است تا به طور کامل در همه زمینه‌های زندگی انسان‌ها رخنه کند و شیوه «پسند و داوری» ایشان را در خصوص اساسی‌ترین مسایل حیات، معطوف به خود سازد و سالیان بسیاری است که در این خصوص به انحاء شیوه‌ها و شگردهای کوشد. تاریخ سرزمین ما، فرازونشیب‌های بسیاری را در دفع و جذب عناصر نوآمد فرهنگ غرب، پشت سر نهاده است. یک چند بی‌پرده به «فرنگی مایی» بالیده و چندی با غرب زدگی پیکار کرده است. چندی آن را پذیرفته و چندی بر آن مهر طرد زده و کوشیده است تا مهرش را از دل بیرون کند. بسیاری از مورخان ما، اگر چه مدعی اند که از زمان

«مشروطه» به بعد، «غیرت ملی» و قوه قضاوت راستین در رویارویی با غرب به نحو معجزه‌آسایی پدید آمد و رشد کرد. اما بسیاری از اینان خود به تاریخ خود از منظر «شیوه تحلیلی‌گری متفکران غربی» نگرسته‌اند. بسیاری از ملامت‌کنندگان فرهنگ غرب به واقع شناخت همه جانبه و مبسوطی از ماهیت و روش آن ندارند و نمی‌دانند که چه سان «ارزش‌های فرهنگی غرب» را بر محک «نیازهای ارزشی» جامعه خود «نقد» کنند. هنوز متون پایه‌ای ادبی، فلسفی، و علمی غرب به فارسی در نیامده و آنچه غالب اندیشمندان ما از غرب و غرب‌اندیشی می‌دانند، نوعاً یا بر بنیاد کتابهای دست‌دومی است که در تفسیر و توضیح و حاشیه‌نویسی بر متون اصلی نوشته و ترجمه شده است و یا بر اساس روایت فرنگ‌رفتگانی است که چندی با «سطح فرهنگ غربی» روبرو شده و محاکاتی بدین وسیله از آن داشته‌اند. در این میان تنها شمار اندکی «اندیشمندان فرهیخته و توانمند» هستند که «اندیشه غرب» را به درستی دریافته و توانسته‌اند بی‌شائبه اغراض و بدون تأثیرپذیری از هر گونه محیط‌های پیش‌داورانه‌ای آن را تحلیل کنند. اما متأسفانه در بین این گروه باز به تعداد اندکی برمی‌خوریم که دانسته‌ها و دریافت‌هایشان را با «زبانی کارآمد، برانگیزاننده

و تناور» به خیل مشتاقان فهم راستین این مهم انتقال داده‌اند؛ و در این راه صد البته که توفیق فراوانی داشته و دارند. علت درنگ در «شناخت انتقادی حوزه‌های فرهنگی غرب» تنها «بخل معنوی» یا «آسان‌طلبی» و «گرفته‌برداری» نیست بلکه به نظر می‌رسد ریشه اصلی آن در بعضی «خصایص تاریخ اجتماعی» این سرزمین - به ویژه در «نیرومندی خوبی تقلید‌گری، یکجانبه‌داری، نداشتن انگیزه‌های لازم برای ورود در عرصه‌های نقد و تفقه است. از آن گذشته، دامن‌گستران اندیشه غربی با تشبیه انواع حیل و فن و ترفند، خود در تشویق مابه‌فروماندن در عدم استنباط‌گری و تجزیه و تحلیل و نقادی دست داشته‌اند؛ تا بدانجا که هر گاه از روی اختیار و عمد در صدد آگاهانیدن ما از مفاد فرهنگ خود بوده، «تنگ مایه‌ترین و متعارف‌ترین و گاهی سست‌ترین آثار و فرآورده‌های خود را» بطور وسیع به ارمغان فرستاده‌اند. اینان علی‌رغم اعتراف به اینکه خود در نشر عناصر و اجزاء فرهنگی خویشان به اقصی نقاط عالم رغبتی فراوان دارند و می‌کوشند تا همگان از حاصل کوشش‌های علمی و سرمایه‌گذاری‌های مستمر فرهنگی‌شان بهره‌فراوان ممکن را بگیرند؛ هرگز تمایلی به بروز همه یا حتی بخش وسیع‌تری از فرهنگ خود را نداشته و ندارند.



شناخت حوزه‌های انتقادی غرب فکری؛ نخستین گام در توسعه فرهنگی

علت دیگر شاید آن باشد که فرهنگ غربی هر چند از بیش از صد و پنجاه سال پیش به این سو خواهند گان و مبشران بسیاری (همچون میرزا صالح شیرازی و تقی زاده) داشته، اما نفوذ آن به جامعه تا حدود زیادی بیرون از خواست ماروی داده و نتیجه قهری تهاجم استعمارگران به خاور زمین بوده است. هر چند خلاف آمد بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقا، سرزمین ما به «اسارت مستقیم» آنان در نیامد اما جامعه روشنفکری ما تا حدود زیادی به انحاء گوناگون - خواسته و ناخواسته - به «اسارت فرهنگی و ذهنی» ایشان تن داد! این اتفاق در حالی به وقوع پیوست که یکی از بارزترین جلوات افتخارآمیز مادر سراسر تاریخ آن بوده است که اقوام مهاجم شمشیر به دست را به سر انگشت معجزه گر فرهنگ تناور خود در خویش غرقه ساخته ایم. با این همه این بار چندان تحرکی از ما سر نزد و علت آن بود که «باور عمیق» خود را به «مورثت ارزنده» خود از کف داده بودیم. «خویششن ناشناسی» و «بی ایمانی به توانمندی و غنای فرهنگ خودی» احساس زبونی ما را در برابر غرب به عقده فروتری مبدل ساخت. مادر برابر غرب، مرعوب شدیم و این رعب یقیناً مانع از رویاندن «شجره طیبه تفکر انتقادی» گردید.

«روشنفکر نمایان وابسته» به جریان های

فکری گوناگون که در نیم قرن اخیر در برابر غرب جبهه گیری کرده اند هر چند در بیدارسازی و چندان سیاسی مردم و رسوا کردن اغراض استعمارگران سهمی به سزا داشته اند خود اما در گسترش شیوه های سطحی و کلیشه ای تفکر غربی موثر بوده اند. چه ایشان اگر چه در میادین سیاسی به جنگ غرب می رفتند اما در عرصه فرهنگ «مرعوب و مرید» بودند. بدین سبب هم آنهایی که در گرما گرم منازعه با غرب به «ملی گرایی» پناهنده شدند، و هم کسانی که «انتقاد مارکسیسم از سرمایه داری غرب» «دستاورز حملاتشان بر غرب بود، و هم افرادی که «فریادهای اعتراض آمیز و شبه عرفانی» برخی از اندیشمندان معاصر غربی به «تمدن انسان ستیز و مادی غرب» را رهنمود و دلیل راه و آه خود ساختند، همه به نحوی همان سخنان «ولتر» و «منتسکیو» و «روسو» و «مارکس» و «نیچه» و «توین بی» و «هیدگر» را در مذمت غرب بازگو و واگویی کردند: حال آنکه کمتر از اندیشه نقاد خود مایه گذاشتند و باز کمتر که به بسترهای اجتماعی و تاریخی آن سخنان بدل توجه کردند. تاپیش از طلوع انقلاب اسلامی، بیشتر فضاهای روشنفکری به اقتضای رسالتی که برای خود ترسیم کرده بودند مسایل روزآمد سیاسی را از هر نوع اشتغال دیگر خطیرتر و عاجل تر می پنداشتند و گاه اگر در شناخت غرب می کوشیدند بیشتر به جنبه های سیاسی نفوذ آن مربوط می شد. بنابراین در نظرگاه ایشان هر گونه تحقیق در کنه تفکر و فرهنگ و فلسفه غربی از آنجا که از مسایل حاد روزانه دور می نمود «گریزی مجرمانه از مسؤلیت ملی یا انسانی» به برج عاج تجریدهای روشنفکرانه بود. به همین دلایل یکی از بارزترین تفاوت های فضاهای روشنفکرانه ما با کشورهای «هند» و «ژاپن» آن است که متفکران آنها دست کم از نود سال پیش به «نقد رابطه فکری خود با غرب» (و در عمقی بیش از آنچه در خور مشاجره های متعارف سیاسی است) پرداختند: حال آنکه در نزد ما حوزه مباحث انتقادی از کمیت و کیفیت نفوذ غرب تاپیش از انتشار «غریزگی» آل احمد به جد آغاز نشد و بسیار سترون می نمود.

گروهی روشنفکران نیز در جامعه ما بوده اند (همچون پورداود) که در زمینه «واکنش جامعه ایرانی در برابر غرب» چندان التفاتی به مسایل سیاسی و اجتماعی نداشته اند اما چون بیشتر دلبسته

● تاپیش از طلوع انقلاب اسلامی، بیشتر فضاهای روشنفکری به اقتضای رسالتی که برای خود ترسیم کرده بودند مسایل روزآمد سیاسی را از هر نوع اشتغال دیگر خطیرتر و عاجل تر می پنداشتند و گاه اگر در شناخت غرب می کوشیدند بیشتر به جنبه های سیاسی نفوذ آن مربوط می شد. بنابراین در نظرگاه ایشان هر گونه تحقیق در کنه تفکر و فرهنگ و فلسفه غربی از آنجا که از مسایل حاد روزانه دور می نمود «گریزی مجرمانه از مسؤلیت ملی یا انسانی» به برج عاج تجریدهای روشنفکرانه بود.

● بیشترین کسانی که «مایه نقد» رابطه فرهنگی و ذهنی ما را با غرب داشته اند به بهانه ای و علتی از این امر شانه مسؤلیت خالی ساختند. پیکار با غرب زدگی از منظر فرهنگی آن (که در ظرف سی سال گذشته به فضاهای روشنفکری، آب و رنگی داده) نتوانسته است تبدیل به «برنامه های عملکردی محسوسی» شود و بیشتر در حد و شأن «الفاظ» به زندگی خود ادامه داده است.

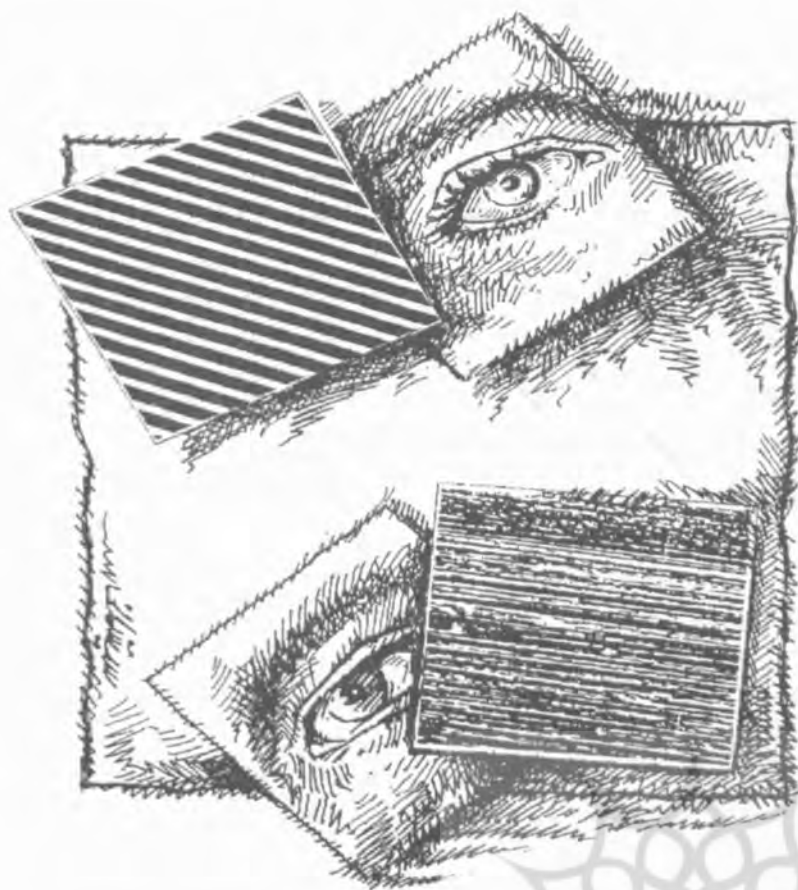


«فرهنگ و زبان ملی» بوده‌اند، حفظ اصالت آنها را شرط اصلی جلوگیری از چیرگی فرهنگ غربی به ذوق ایرانی دانسته‌اند. این گروه از آنجا که زبان آورترین عنصر بیگانه را در فرهنگ ما نتیجه تأثیر «عرب»‌ها دانسته‌اند، بیشترین هم و کوشش خود را به «عرب‌زدایی» (و در اصل اسلام‌زدایی!) از کالبد زبان و فرهنگ اجداد و نیاکان ایرانی و اثبات برتری این قوم بر اقوام تازی گماشتند؛ اگر هر از چندی گاهی به غرب اشاره‌ای نیز کرده‌اند از سر رسواسازی تقرب‌های خاورشناسان در تاریخ این سرزمین بوده است.

بدینسان بیشترین کسانی که «مایه نقد» رابطه فرهنگی و ذهنی ما را با غرب داشته‌اند به بهانه‌ای و علتی از این امر شانه مسؤلیت خالی ساختند. پیکار با غرب‌زدگی از منظر فرهنگی آن (که در ظرف سی سال گذشته به فضاهای روشنفکری، آب و رنگی داده) نتوانسته است تبدیل به «برنامه‌های عملکردی محسوسی» شود و بیشتر در حد و شان «الفاظ» به زندگی خود ادامه داده است. هنوز هم بسیاری از کسان که بر لزوم پیکار با غرب‌زدگی پای می‌فشارند به واقع تعریف شفافی از معنی غرب‌زدگی ندارند.

آیا مراد از غرب‌زدگی، «پیشگیری از سرایت هر نوع نفوذ فکری» غرب است یا «بازگشت به فرهنگ خودی»؟ او کوشش در «سازگاری عناصر فرهنگ خودی با خصایص فرهنگ غرب» و یا چیز دیگری است؟ آیا مراد از پیکار با مظاهر فرهنگ غربی «به کلیت آن مظاهر» رجوع دارد یا می‌توان با «پذیرش دقائق مثبت» آن و طرد «زائده‌های مذموم» و نابوابه نوعی «ایمن‌سازی» و «مواجهه هوشیارانه» با آن دست یازید؟

به راستی وقتی ما نفوذ فکری غرب را خطری برای نظام ارزشی خود می‌شناسیم مهمترین شرط توفیق در مقابله مؤثر با آن شناسایی «عالمانه»، «منصفانه»، «وسیع»، «آگاهانه»، «مدبرانه» و «دقیق» آن می‌باشد. تازه آنی که این شرط را به واقع برنیاورده‌ایم در آنچه از غرب می‌رسد توانایی تمیز و گزینش نخواهیم داشت. صد و بیست سال پیش برخی از رهبران بزرگوار روحانی و آزادگان و الامنش و مسلمان ما از جمله «سید جمال الدین اسدآبادی» به پیروانشان این چنین اندرز می‌دادند که «دانش و فن آوری فرنگستان» را بپذیرند اما از «اندیشه فرهنگی» بر حذر باشند یعنی برای بهبود سطح



کرد - و در مواردی به تدریج از میان برداشت - بلکه همه میزان‌ها و موازین برخاسته از اندیشه اسلامی را نیز به خطر انداخت.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که تاپیش از ورود فن آوری غربی با همه ضایعاتش، دست کم مسلمانان که از حیث نظام ارزشی از یکپارچگی و وحدتی برخوردار بودند، به «ورطه تفرقه» افتادند؛ و چنین شد که دو جبهه «سننی و مدرن» پدید آمد. در این کشاکش، برخی از سنت‌گرایان، با همه اصراری که بر لزوم «حفظ موازین دیرین» داشتند، به زعم خود، برای آنکه بهتر از عهده مقابله با «مدرنیست‌ها» بر آیند مجبور شدند به طور ضمنی به «سازگاری معتقدات خود با این هوای تازه ناآشنا» روی آورند. در عین حال، تکنولوژی، هر چند در پاره‌ای مواقع، پیشرفت‌گند و محدودیتی داشت، بسیاری از بی‌آمدهای خود را بر این جوامع تحمیل کرد؛ پیامدهایی همچون «سننی نظام خانواده» و بعضاً فروپاشی آن، «رواج تیزهای معیشتی کاذب»، «وسواس گسترش کمی» و ارج یافتن و «صدرنشینی تخصص تکنولوژیک». بدین گونه الگوسازی از غرب تنها به ساخت‌علم جدید محصور و محدود

افقی و زندگی مادی خود از ابزارگری غربی یاری بگیرند اما به هوش باشند که زندگی معنویشان را از تپاول غرب و تأثیرگذاری‌ها و القانات خاص آنان به دور نگه دارند.

بدین سان واضح و مبرهن می‌نماید که آنچه رهبران نظام فکری اسلام ملحوظ نظر داشته و دارند هرگز مخالفت و دشمنی با فن آوری و تکنولوژی نبوده و نیست بلکه ایشان جهت و سمت تکنولوژی را همواره لحاظ کرده‌اند.

اما به راستی جداسازی تفکر غربی از فن آوری به این سادگی نبوده است و بر این مهم لطائف و ظرایف فراوانی مترتب است. چه وقتی بسیاری از کشورهای مسلمان «مسیر نوسازی صنعتی و تکنولوژیک» را به تقلید و الگوبرداری از غرب پیش گرفتند، کم کم در یک غفلت وسیع، ناگزیر از آن شدند که سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی خود را متناسب با آنها تغییر دهند و این تغییر متضمن آن بود که «ضرورت وضع قوانین مبتنی بر عرف» را در برابر «قوانین شرع» بپذیرند. وضع چنین قوانینی که باز «رونوشت قوانین غربی» بودند تنها «مبانی حکومت شریعت» را بر نظام اجتماعی ست



فرهنگ به عنوان پدیده‌ای اجتماعی است؛ اگر بپذیریم که «فرهنگ»، مجموعه‌ای از هنجارها و اندیشه‌هایی است که رفتار خاص افراد جامعه را از رفتار جوامع دیگر ممتاز می‌سازد، باید باور آوریم به این حقیقت که هر «نظام فرهنگی» «میوه» نیازها، خوبی و منش «افراد محیط مخصوص به خود است؛ و بر خلاف تکنولوژی، هرگز نمی‌تواند از علاقمندی‌های مردم یک سرزمین و دلبستگی‌های معنوی ایشان بدور باشد. از این گذشته (مانند آنچه درباره رابطه فرهنگی و تکنولوژی گفته شد) عناصر اساسی هر نظام فرهنگی نیز گاه آنچنان با یکدیگر در آمیخته و در پیوسته‌اند که اگر جامعه بیگانه‌ای یکی از آنها را اقتباس کند، متطابقا به اقتباس عناصر دیگر پیوسته به آن ناگزیر می‌شود. با عنایت با این دو خصلت نظام فرهنگی (اختصاصی بودن آن و همبستگی اجزاء اساسی آن به یکدیگر) اقتباس از «فرهنگ بیگانه» این زیان را دارد که: چون راه نفوذ مفاهیم و ارزشهای غریب را نخواستند در پی هم می‌کشاید به «هویت بیگانه فرهنگی ما» صدمه می‌زند. ولی چاره پیشگیری از این زیان آن نیست که از «تعامل و تبادل فرهنگی» چشم‌پوشیم و از هرگونه گفتگوی فرهنگی روی برباییم، زیرا چنین امری در جهان امروز نه‌میسراست و نه مطلوب؛ بلکه علاج کار در این است که آنچه را از فرهنگ‌های دیگر بر می‌گزینیم بر اساس «نیاز اجتماعی» «امیل جامعه اسلامی» و «مصلح نظام ارزشی خود» نقادی کنیم و مهر و نشان خود را بر آن زیم. معنی این سخن آن نیست که «محتوای مفاهیم فرهنگی دیگران» را اخذ کنیم و تنها به «وطن‌سازی» آن بسنده نماییم، بلکه منظور آن است که پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی درباره ضرورت عقلی نیازمندی خود به آن «هوشمندانه و با تأمل» بیندیشیم و چون ضرورت آن را بپذیریم، با علم به «ماهیت و علت وجودی» آن مفهوم، خود را از هرگونه تسلیم کورکورانه به مفاهیم وابسته‌اش (در منظومه فکری دیگران) ایمن داریم.

اقتباسی که از رهگذر سنجش، اندازه‌زنی، و نقد حاصل آید نشان‌اندیشه ما را دارد. لغات و معنای این اقتباس هنگامی فراهم می‌آید که علاوه بر «شناخت انتقادی حوزه‌های انتقادی غرب فکری»، به «ارزش‌های اساسی فرهنگی خود» نیز ایمان بیآوریم.

نشد، بلکه دامن فرهنگ ما را هم گرفت! ولی این همه بدان معنی نیست که هرگز نمی‌توان حساب تکنولوژی را از فرهنگ جدا کرد و پذیرش تکنولوژی لزوماً پدیده‌های فرهنگی را به درون مرزهای فکری ما می‌آورد. هرگز چنین نبوده و چنین نیز نخواهد بود. زیرا: تکنولوژی می‌تواند در بطن و متن خود پدیده‌ای خنثی و عاری از رنگ تعلق غربی باشد؛ چنانچه خاطر نشان شد، جهت تکنولوژی در این میان سهم و حصه‌ای اساسی دارد. تنها چگونگی هدف‌ها و رابطه تکنولوژی با محیط انسانی و در نظر گرفتن نگرش هر جامعه از غایت حیات انسانی خویش است که تخصص فنی را به قالب سود بخشی همه جانبه در می‌آورد البته ناگفته پیداست که تکنولوژی در هر حال پاره‌ای عواقب فرهنگی و اجتماعی قهری را - اعم از اینکه خنثی یا وابسته باشد - به همراه دارد؛ اما «جبر این عواقب» نیز به مانند «جبر قوانین علمی» تنها تا زمانی که بر ما شناخته نشده باشد کور است و لذا خود را بر ما تحمیل می‌کند؛ حال آنکه با «معرفت حضوری» و هوشیارانه می‌توان کیفیت آن را به سود خود مصادره کرد و بر لجام گسیختگی آن فائق آمد. مسلمانان می‌توانند تکنولوژی غرب را به کار بندند و در عین حال ارزش‌های والا و انسانی خود چون فضایل معنوی و عرفانی را در احراز شادمانی فردی پایدار نگهدارند. به نظر می‌رسد خطای برخی از نواندیشان کشورهای مسلمان این بود که حتی شیوه‌های برخورداری از تکنولوژی را خنثی می‌پنداشتند و از عواقب اجتماعی فرهنگی آن غافل بودند؛ حال آنکه اگر این شیوه‌ها را - نه از روی بی‌خبری و ناگزیری - بلکه بر اساس آگاهی و «ضرورت عقلی» بر می‌گزینند و نهادها و سازمان‌های ملازم آنها را - نه از سر تقلید - بلکه بر بنیاد شناخت حوایج واقعی خود پی می‌افکنند و درباره «غایت و ثمر فن آوری» اندکی اندیشه رومی داشتند، جوامع آنها از آفات فرهنگی «تکنولوژی ابتر» در امان می‌ماند.

مسئله دیگری که به نظر می‌رسد در همین مجال نیاز به طرح آن باشد این است که «اقتباس فرهنگی» به مراتب پیچیده‌تر از «اقتباس تکنولوژی» است؛ زیرا آنچه آزادی عمل و وضعیت انتخاب‌گری را در این مورد برای جامعه اقتباس‌کننده محدودتر می‌کند، ماهیت خود

● خطای برخی از نواندیشان کشورهای مسلمان این بود که حتی شیوه‌های برخورداری از تکنولوژی را خنثی می‌پنداشتند و از عواقب اجتماعی فرهنگی آن غافل بودند؛ حال آنکه اگر این شیوه‌ها را - نه از روی بی‌خبری و ناگزیری - بلکه بر اساس آگاهی و «ضرورت عقلی» بر می‌گزینند و نهادها و سازمان‌های ملازم آنها را - نه از سر تقلید - بلکه بر بنیاد شناخت حوایج واقعی خود پی می‌افکنند و درباره «غایت و ثمر فن آوری» اندکی اندیشه رومی داشتند، جوامع آنها از آفات فرهنگی «تکنولوژی ابتر» در امان می‌ماند.

